

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه کلام مرحوم آخوند در حاشیه رسائل

فرمایش مرحوم آخوند در «حاشیه رسائل» را بیان کردیم که فرمودند مقتضای دلیل اعتبار اماره این است که شارع مؤدای اماره را نازل منزله واقع قرار داده است. و عرف نیز می‌گوید بین علم به مؤدّی و علم به واقع ملازمه است. اما در مواردی که دلیل خاصی بیاید اماره را جای واقع قرار دهد، نیازی به این ملازمه عرفیه نداریم؛ آنجا دلالت اقتضاء به ما کمک می‌کند. دلالت اقتضاء یعنی دلالتی که برای این که کلام متکلم مصون از لغویت باشد متضمن آن است و اگر آن دلالت در نظر گرفته نشود، کلام متکلم موجب لغویت می‌شود. حال، اگر در مورد خاصی مولا مؤدّی را جای واقع قرار دهد، در صورتی که نگوییم علم به این مؤدّی به منزله علم به واقع است، کلام حکیم لغو می‌شود. این مربوط به مواردی که دلیل خاص وجود دارد، لکن در مواردی که دلیل، دلیل عام است و دلیل عام اماره را معتبر کرده است، مرحوم آخوند از راه ملازمه عرفی وارد می‌شوند؛ عرف می‌گوید بین علم به این مؤدّی و علم به واقع ملازمه است. این اجمال بیان آخوند در «حاشیه رسائل» بود.

اشکال به کلام مرحوم آخوند

مرحوم نائینی و به تبع ایشان مرحوم آقای خوئی به ایشان اشکال کردند که این بیان مستلزم تصویب است که در اعتقادات ما باطل است و ما قائل به تخطئه هستیم.

پاسخ به اشکال

چند نکته را باید ذکر کنیم که با ذکر آنها شاید اشکال مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی بر مرحوم آخوند طبق آنچه که در «حاشیه رسائل» ذکر شده است، وارد نمی‌شود.

نکته اول: این که ایشان می‌فرماید: شارع می‌آید با دلیل اعتبار اماره، مؤدّی را نازل منزله واقع قرار می‌دهد، اگر مقصود مرحوم آخوند باشد که این خبر واحد که می‌گوید نماز جمعه واجب است، می‌آید وجوب نماز جمعه (مؤدّی) را در عرض حکم واقعی قرار می‌دهد؛ چه مطابق با واقع در بیاید و چه مطابق با واقع در نیاید، اشکال مرحوم نائینی وارد است؛ اما ظاهر این است که

مرحوم آخوند این قصد را ندارد؛ نمی‌خواهد بگوید که اگر دلیل اعتبار بیاید اماره را جای واقع قرار دهد، اماره در عرض حکم واقعی و به عنوان حکم واقعی می‌شود؛ بلکه شارع می‌گوید این به منزله واقع است، به این معنا که اگر مؤدّی مطابق با واقع درآید، هو الواقع و بر شما منجز است و بر مخالفتش عقاب؛ اما اگر مخالف با واقع در آمد، شما معذور هستید. بنابراین، شارع مؤدّی را به منزله واقع قرار داده است در طول آن و نه در عرض آن. آنچه که موجب تصویب است، این است که شارع مؤدّی را در عرض واقع قرار داده باشد، و بگوید این تمام الواقع است، می‌خواهد واقع و لوح محفوظ هم همین باشد یا نباشد.

نکته دوم: این است که آیا دلیل حجیت اماره اصلاً نظری به تنزیل دارد؟ بیانی که مرحوم آخوند در کفایه فرمودند مبني بر این که اگر اماره بخواهد جای قطع بنشیند هم قطع طریقی و هم موضوعی، مستلزم اجتماع لحاظین است، از این بیان دو جواب دادیم؛ يك جواب این است که دلیل حجیت اماره کاری به تنزیل ندارد. شارع می‌گوید يك طریق برای رسیدن به واقع قطع است؛ من نیز طریق دیگری را قرار می‌دهم به عنوان خبر واحد؛ اصلاً در دلیل حجیت امارات چیزی که دلالت بر تنزیل کند وجود ندارد. حال، اینجا اگر دلیل حجیت امارات را يك دلیل شرعی قرار دادیم، مثلاً در باب خبر واحد به آیه نفر تمسك کردیم و یا به سایر ادله شرعیه، می‌گوییم در ادله شرعیه که تنزیل وجود ندارد؛ اصلاً اگر دلیل حجیت امارات را بنای عقلا قرار دادیم که مهمترین دلیل حجیت امارات - حتی خبر واحد - بنای عقلاست؛ اگر از عقلا سؤال کنیم که آیا شما در این مواردی که می‌گویید خبر واحد کافی است، آن را جای قطع قرار می‌دهید؟ می‌گویند نه؛ اصلاً نظری ندارند به این که این را جای دیگری قرار بدهند؛ در مقام تنزیل نیستند. پس، در دلیل حجیت امارات، نه دلیل شرعی‌اش و نه دلیلی که مبتنی بر بنای عقلاست، تنزیل وجود ندارد. پس چیست؟

می‌گوییم شارع فرموده تمام آثار حجت را بر این بار کنید؛ این عنوان منجزیت و معذرت دارد. البته وقتی بحث امارات را شروع کنیم (یعنی بحث ظن را که هنوز وارد نشدیم)، در آنجا این را مفصل بحث می‌کنیم که دلیل حجیت امارات می‌گوید خبر واحد حجت است اما زاید بر این، آن را جای قطع نمی‌شاند؛ نازل منزله قطع قرار نمی‌دهد. بله، تمام آثاری که برای حجیت قطع هست، خود به خود باید بر اماره مترتب باشد؛ یعنی ترتب، ترتب قهری است. همانطور که یک اثر قطع، منجزیت و معذرت است، این هم باید منجزیت و معذرت داشته باشد. این ترتیب آثار يك ترتیب قطعی است و از راه تنزیل نیست.

در باب تنزیل، همانطور که مرحوم آخوند هم در «کفایه» فرموده است، يك منزل دارید و يك منزل علیه؛ شارع می‌خواهد بگوید من اثر منزل علیه را می‌خواهم بر منزل جعل کنم؛ خود به خود منزل، قابلیت این اثر را ندارد؛ اما در مانحن فیه این چنین نیست و بلکه خبر واحد قابلیت حجیت را دارد و شارع هم بالفعل آن را حجت قرار داده است. بنابراین، این نکته، نکته خیلی مهمی است و بسیاری از مطالب را روشن می‌کند که اصلاً ما در باب ادله حجیت امارات، چیزی بنام تنزیل نداریم تا اشکال شود. اگر اساس مسأله تنزیل را منکر شدیم و گفتیم ادله حجیت امارات، فقط می‌گوید خبر واحد حجت است و دارای آثار حجت است و دیگر تنزیلی نیست و ظن را بجای قطع نمی‌نشانند، دیگر اشکال اجتماع لحاظین (لحاظ آلی و لحاظ استقلال) پیش نمی‌آید.

مطلب سوم: این است که اجتماع لحاظین در صورتی لازم می‌آید که خود شخص قاطع که قطع طریقی برای او ملحوظ به لحاظ آلی است، بخواهد لحاظ استقلال نیز داشته باشد؛ اجتماع لحاظین در نظر قاطع محال است؛ اما کسی که دارد جعل می‌کند و می‌گوید من می‌خواهم اماره را هم جای قطع طریقی قرار دهم و هم جای قطع موضوعی، این شخص نسبت به هر دو الآن لحاظ استقلال می‌کند؛ در نزد شارع که می‌خواهد اماره را هم جای قطع طریقی قرار دهد و هم جای قطع موضوعی، هر دو ملحوظ به لحاظ استقلال هستند و دیگر در نزد او ملحوظ به آلی نیستند.

کلام مرحوم آقای خوئی

عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی قدس سره فرموده است آنچه را که مرحوم آخوند در «کفایه» گفته‌اند - اجتماع لاحاظین لازم می‌آید - با مبنای خودشان در باب حجیت امارات - که اماره را از باب منجزیت و معذرت حجت می‌داند - سازگاری ندارد. این را در جلسه گذشته توضیح دادیم. اما دو نکته دیگر هم در کلام ایشان وجود دارد که باید توضیح داده شود.

اولین نکته این است که ایشان فرموده است: اگر بخواهیم حجیت امارات را از باب منجزیت و معذرت بدانیم، لازمه‌اش تخصیص در يك حکم عقلی است؛ این حرف يك تالی فاسد دارد و آن این که حکم عقلی (قاعده قبح عقاب بلا بیان) تخصیص بخورد.

دوم این که فرموده‌اند: اگر حجیت امارات از باب منجزیت و معذرت باشد، در تعارض يك اماره با استصحاب، همه اصولیین قائل هستند که اماره بر استصحاب مقدم است. ایشان می‌گویند اگر امارات را از باب منجزیت و معذرت بدانیم، اماره يك منجز است و استصحاب هم يك منجز است؛ بنابراین، وجهی ندارد که یکی را بر دیگری مقدم کنیم.

اشکال به مرحوم آقای خوئی

اما نکته اول، جوابش روشن است. به نظر ما این اشکال بر مرحوم آخوند وارد نیست؛ برای این که در صورتی حکم عقلی تخصیص می‌خورد که بگوییم مقصود از این بیان علم است؛ اگر گفتیم عقل می‌گوید عقاب بلا بیان قبیح است، بیان را هم علم بگیریم، آنوقت می‌گوئیم این قاعده در یکجا تخصیص می‌خورد، و آنهم جایی است که يك اماره‌ای بیاید که علم نیست؛ چون منجزیت دارد، با بودن اماره دیگر عقاب قبیح نیست؛ در اینجا تخصیص لازم می‌آید؛ و تخصیص در احکام عقلیه راه ندارد. در حالی که مقصود از این بیان، حجت است؛ حجتی که فعلیت داشته باشد و اصل به مکلف باشد. عقاب بلا بیان، یعنی عقاب بلا حجة و اصل الی المكلف قبیح است؛ حال این حجت و اصل ممکن است علم باشد و ممکن است اماره باشد. در این صورت، دیگر تخصیص در حکم عقل لازم نمی‌آید. راجع به مطلب دوم هم می‌گوئیم با وجود اماره، دیگر شکی باقی نمی‌ماند تا نوبت به استصحاب برسد.